

نقدی بر «روایت تورانی شاهنامه»، مجموعه شعر شهریار خسروی

گریز نافر جام از ثنویت

اگر ادعا کنیم که هیچ متن ادبی در هیچ دورانی از تأثیر اساطیر برکنار نمانده و در هر متنی می‌شود حداقل یک جنبه برای خوانش اسطوره‌ای یافت، ادعای گزافی نکرده‌ایم. تقریباً تمام مکاتب اسطوره‌شناسی بر سر نقش و اهمیت فرهنگی اسطوره‌ها در جامعه‌ای که در آن رایج هستند، اتفاق نظر دارند. تعدادی از مکاتب قدیمی‌تر اسطوره‌شناسی قرن نوزدهمی معتقد بودند که اسطوره‌ها به جوامع باستانی تعلق دارند و عمرشان در جوامع امروزی به پایان رسیده، اما مکاتب جدیدتر به بقای اسطوره‌ها و تأثیرشان در جوامع امروزی معتقدند. خوانش اسطوره‌ای متون ادبی معاصر، در کنار رویکرد اسطوره‌شناختی نسبت به آثار هنری غیر ادبی، را می‌توان یکی از راه‌های حضور اسطوره در جوامع مدرن دانست. لارنس کوب در کتاب خود با نام اسطوره، بر اساس رویکرد واقع‌گرایانه و یا ناواقع‌گرایانه‌ای که آفریننده اثر ادبی در قبال اسطوره‌ها در پیش می‌گیرد، خوانش اسطوره‌ای متون ادبی را به دو نوع اصلی تقسیم می‌کند: نوع واقع‌گرایانه و تمثیلی و ناواقع‌گرایانه و مبتنی بر سنخ‌شناسی. در خوانش تمثیلی شکل روایی اسطوره به کار پنهان کردن پیامی خاص یا اندیشه‌ای فلسفی می‌آید و آن پیام و اندیشه بر صورت روایی اسطوره تقدم داشت. از آنجا که در این نوع خوانش معنایی قطعی و مسلم برای اسطوره در نظر می‌گیرند، به آن واقع‌گرایانه می‌گویند. این نوع خوانش تمثیلی در آثار ایرانیان، چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام، سابقه زیادی دارد. در شیوه خوانش دیگری که کوب آن را سنخ‌شناسی افراطی می‌نامد، متن به اسطوره یا اسطوره‌هایی

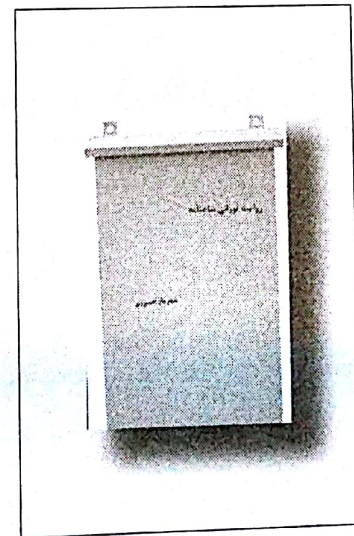
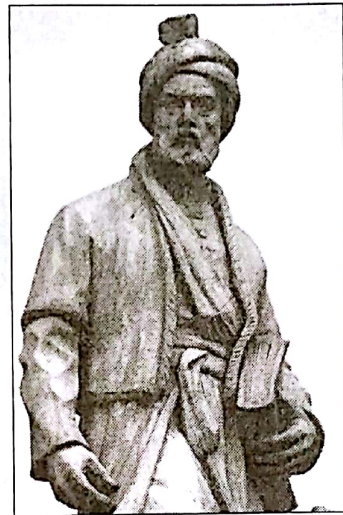
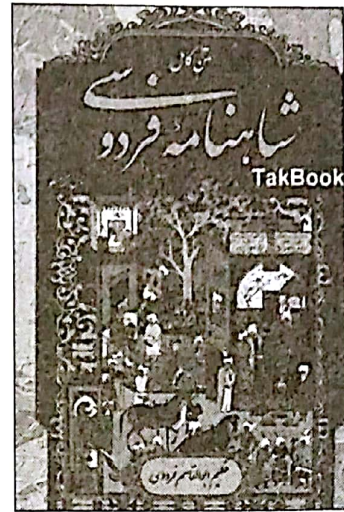
خاص ارجاع می‌دهد و آن‌ها را بازآفرینی یا بازنویسی می‌کند. هدف دیگر رساندن پیامی مشخص که در قالب اسطوره‌ی روایی پنهان شده نیست، بلکه هر اسطوره‌ای اسطوره‌ی در پس آن ارجاع به واقعیتی جزئی و قطعی نیست و زنجیره‌ی اسطوره‌های به هم پیوسته می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند.

اکنون به سراغ روایت‌های تورانی شاهنامه و شعری که مجموعه نامش را از آن گرفته است، می‌رویم. باید توجه کرد که ارجاع اصلی شاعر به متن شاهنامه است، که متنی حماسی است و روایتی اسطوره‌ای نیست، گرچه محققان حوزه‌ی اساطیر ایرانی آن را منبعی بسیار مهم می‌دانند. مهم‌ترین نکته‌ای که شاهنامه را از روایات اسطوره‌ای جدا می‌کند این است که قهرمانان آن انسانند و از قداست برخوردار نیستند. پس در متن حاضر با روایتی حماسی مواجهیم که دست‌مایه‌ی شاعر قرار گرفته است، اما این روایت حماسی، که در زمان فردوسی و پدیدآورندگان منابعش تاریخ ایران پیش از اسلام تلقی می‌شده است، خود بر پایه‌ی یک اسطوره‌ی خاص بنا شده که «روایت‌های تورانی شاهنامه» به واسطه‌ی شاهنامه در واقع به سراغ آن اسطوره رفته است.

حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح، زردشت شاعر- پیامبری از قبایل گله‌دار و کشاورز شرق ایران، دینی به مردمش عرضه کرد که یکی از تفاوت‌های مهم آن با دین کهن مسأله‌ی ثنویت اخلاقی و جدال آشتی‌ناپذیر خیر و شر بود و همین امر اساس جهان‌بینی پیروانش قرار گرفت. طبق این باور ثنوی، انسان موظف است که به انتخابی اخلاقی دست بزند و در نبرد میان خیر و شر نقش فعالی داشته باشد. بنابراین کل تاریخ صحنه‌ی جدال نیکی و بدی است و تقابل این دو که باید به پیروزی خیر منتهی شود، نیروی پیش‌راننده‌ی تاریخ است. چنین نگاهی به عالم را در همه‌ی ادوار تاریخ ایران، فارغ از دین مسلط در آن زمان، می‌توان یافت و تاریخ‌نگاری ایرانی، از روایت‌های شاهان هخامنشی و ساسانی که بر کتیبه‌هایشان نقش بسته تا نوشته‌های وقایع‌نگاران عصر صفوی و گزارش‌های رادیو و تلویزیون معاصر، روایت مبارزه‌ی خیر و شر است و اسطوره‌ی مرکزی فرهنگ ایرانی که بر همه‌ی شئون این فرهنگ تأثیر گذاشته، ثنویت است که در آن جهان با پیروزی نهایی خیر بر شر به پایان می‌رسد. با این اوصاف شاید بشود ثنویت ایرانی را نوعی اسطوره‌ی آخرالزمانی دانست و می‌دانیم که تقابل خیر و شر در همه‌ی اسطوره‌های آخرالزمانی، پررنگ است. شاهنامه‌ی فردوسی هم از نگاه ثنوی این اسطوره‌ی آخرالزمانی بر کنار نیست، به ویژه که چارچوب اصلی داستان‌های خود را از مندرجات اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، می‌گیرد. شاهنامه‌ی فردوسی اثری حماسی نیز هست و همانند سایر حماسه‌ها روایت‌گر تقابل نیروهای ناسازگار. تقابلی که معمولاً حماسه‌ها را با فضای جنگاوری و پهلوانی و نبرد بین دو نیروی ناهم‌ساز همراه کرده است. این تقابل موجود

در حماسه نیز به نوبه خود نوعی ثنویت می‌آفریند. در حماسه‌های حوزه فرهنگ ایرانی و آثاری که با ارجاع به این حماسه‌ها آفریده شده‌اند، این نگاه ثنوی به اوج خود می‌رسد، زیرا از یک سو ثنویت و دوگانه‌اندیشی کمابیش ذاتی این نوع ادبی است و از سوی دیگر میراث فرهنگ ایرانی است که سراسر عالم و تاریخ آن را عرصه جدال میان نیکی و بدی و یاوران اهوره‌مزدا و اهریمن می‌بیند.

جدال در شاهنامه، به دو صورت جریان دارد: نبرد میان انسان‌ها و موجودات فوق‌طبیعی پلید و اهریمنی مانند دیو و اژدها و جنگ‌هایی که در آن آدمیان با یکدیگر می‌جنگند. بخش اعظم نبردهای صورت دوم در شاهنامه، جنگ‌های میان ایرانیان و عموزادگان تورانی آن‌هاست. تورانیان به تور پسر فریدون منسوبند و نام خود را از او گرفته‌اند، همان‌طور که ایرانیان منسوب به ایرج پسر دیگر فریدون هستند. پس از اینکه فریدون سرزمین‌های عالم را که تحت فرمان‌روایی او بودند، میان پسرانش تقسیم کرد، تور و سلم، پسر دیگر فریدون، ناراضی از این تقسیم، برادرشان ایرج را کشتند و جنگ ایران و توران از آنجا آغاز شد. به نظر می‌رسد که در همه این جنگ‌ها ایرانیان مدافع خیر و نیکی هستند؛ یا به خاطر دفاع از سرزمین خود می‌جنگند و یا در پی کین‌خواهی کسی هستند، که به ستم کشته شده‌است. در پایان جنگ‌های دراز ایران و توران کیخسرو، شاهی که مظهر انسان کامل است و سرانجام بر قوای شرور تورانی پیروز شده‌است، زنده به پیشگاه خداوند عروج می‌کند. اما خواننده آگاه شاهنامه که بین سطور را می‌خواند و در پی دیدن نانوشته‌هاست، از میان ابیات فردوسی و خلال روایت او درمی‌یابد که جبهه توران به تمامی شر نبوده‌است و مطلق‌انگاری این نگاه ثنوی کسانی را که از یک طرف با جبهه بدی



توران و نیکی ایران پیوند داشته‌اند، قربانی کرده‌است. شاعر «روایت تورانی» شاهنامه، به پیروی از فردوسی که در لابه‌لای ابیات و روایتش جایی برای این قربانیان ثنویت گذاشته، این شعر را از زبان آن‌ها می‌گوید.

سهراب و سیاوش، دو قهرمانی که مرگ آن‌ها، چه در میان شنوندگان نقل‌های قهوه‌خانه‌ای و چه در میان ادیبان سوگناک‌ترین داستان‌های حماسه ملی ایران بوده‌است، فرزند زانی تورانی هستند. پسرنی که انتظار می‌رود به ستیزه ایران و توران پایان دهند، اما مظلومانه کشته می‌شوند و کشته‌شدنشان فقط آتش جنگ دو کشور را شعله‌ورتر می‌کند. در شعر «روایت تورانی شاهنامه» که مجموعه نام خود را از آن گرفته‌است، راوی از باد صبا می‌خواهد که سلامش را به رستم برساند و تأکید می‌کند که از اجداد کبار رستم نیست، بلکه از کودکان سهرابی اوست. در سنت حماسی ایران، اجداد کبار رستم، پهلوانان سیستان و جهان پهلوانان ایران هستند که در بخش اعظم دوره کیانی با دشمن تورانی می‌جنگند و بزرگترین ترس افراسیاب، پادشاه توران، از رستم، مهم‌ترین پهلوان این خاندان، است. سهراب پسر رستم، اما فرزند، تهمینه زنی از سرزمین‌های تحت فرمان تورانیان است که به دنبال پدر با سپاه افراسیاب تورانی به ایران می‌تازد تا شاه ایران، کاووس، را سرنگون کند و پدرش را به جای او بنشانند و خودش به توران برود و پادشاهی افراسیاب را بگیرد. سهراب که این‌طور کودکانه خیال از بین بردن جنگ دو کشور را دارد، ناشناس به دست پدرش کشته می‌شود و فقط نقل «سهراب‌کشی» قهوه‌خانه‌ها، از او می‌ماند. نتیجه شورش سهراب ایران نژاد توران‌زاد، کشته‌شدن به دست پدر است. ادامه شعر از زبان سیاوش است. پسر کاووس، شاه ایران و زنی از خویشان گرسیوز. این بار صبا سلام کودک زاده مرز ایران و توران را برای رستم و فردوسی و گروی زره و دمور که دو پهلوان تورانی و قاتلان سیاوش بودند، می‌برد. سیاوش که در جنگ با سپاه افراسیاب پیروز شده بود، صد گروگان تورانی می‌گیرد و با تورانیان صلح می‌کند، اما اندکی بعد، وقتی برای نجات جان گروگان از فرمان پدرش کاووس که قصد کشتن آن‌ها را داشت، سرپیچی می‌کند، مجبور می‌شود به توران برود و حسادت عده‌ای از بزرگان آن سرزمین، از جمله گروی و دمور را بر می‌انگیزد و سرانجام سرش را در تشتی زرین می‌برند. کشته‌شدن سیاوش و انتقام خون او سلسله نبردهایی به راه می‌اندازد که به نابودی افراسیاب و قاتلان سیاوش و تصرف توران به دست ایرانیان منجر می‌شود.

ابتدا به نظر می‌رسد که راوی در پی شکستن این اسطوره ثنویت است، اما او به جای اجداد کبار رستم، مدام از نسبش که به ترکان شاملو می‌رسد، می‌گوید و شکست شاه اسماعیل صفوی در چالدران را به سبب غیبت آن‌ها می‌داند و بر اهمیت آن‌ها تأکید می‌کند. در واقع او می‌خواهد تورانیان را جانشین ایرانیان کند، شاید با تعبیر وارونه خیر

و شر نجات یابد. اما تلاش او محکوم به شکست است. شورش روایت تورانی شاهنامه به سلطنت ضحاک منجر می‌شود، که برخلاف تورانیان چندان به آدمیزاد شباهت ندارد و از دوشش دو مار رسته که خوراکشان مغز سر آدمیان است. شر بزرگ‌تری جانشین شر تورانیان می‌شود و باز راوی است که کشته می‌شود و خونش در تشت طلاست.

کلود لوی-استروس، بنیان‌گذار مکتب ساختارگرایی در اسطوره‌شناسی، از معدود کسانی که جنبه‌ی روایی اسطوره‌ها را نادیده می‌گیرند، اسطوره‌ها را در قالب جفت‌های متقابل مرتب می‌کند و هدف هر اسطوره را فراهم آوردن راه حلی دیالکتیکی برای رفع این تضاد بین آن‌ها می‌داند. از نظری هر اسطوره بیان‌گر تضاد است و در عین حال حد وسطی برای رفع این تضاد به دست می‌دهد، یا اینکه آن تضاد را با تضاد ساده‌تری که مرتفع‌کردنش آسان‌تر است، جایگزین می‌کند. به عقیده‌ی او این دوگانه‌انگاری که در ذهن انسان موجود است و بشر آن را بر جهان فراقینی می‌کند و در قالب آن می‌اندیشد. گرچه استروس این دوگانه‌انگاری را حاصل تقابل بنیادین بین طبیعت و فرهنگ می‌داند، اما در نگاه مبتنی بر دوگانگی خیر و شر در ایران هم می‌توان نشانی از جفت‌های متقابل و حد وسط آن‌ها یافت.

در شاهنامه فردوسی این تقابل با وجود کودکانی که از یک طرف ایرانی‌نژادند و از طرف دیگر نسبشان به تورانیان می‌رسد، رفع می‌شود. غیر از سهراب و سیاوش که در جوانی کشته می‌شوند و کینه‌ی بین دو کشور را بیشتر می‌کنند، فرزند سیاوش، کیخسرو می‌آید. او که نسب مادریش به افراسیاب شاه توران می‌رسد، وی را می‌کشد و به سزای اعمالش می‌رساند، اما تاج و تخت توران را به یکی از پسران افراسیاب می‌دهد. کیخسرو شاه آرمانی فرهنگ ایران و کسی است که در دوران آرمانی آخرالزمان حکومت می‌کند. پس از غلبه بر تضاد و رفع شر، او لهراسب را به جانشینی خود انتخاب می‌کند، از شاهی دست می‌کشد و زنده به آسمان عروج می‌کند. کیخسرو در مجلس تعیین جانشینش در مقابل زال، پدر رستم، مدافع نسب تورانی خود است. ظاهراً او مناسب‌ترین فرد برای رفع تقابل ایران و توران است. اما در «روایت تورانی شاهنامه» کیخسروی وجود ندارد. سلسله‌ی دورگه‌ها با سیاوش به پایان می‌رسد. آن‌ها کشته می‌شوند و تضاد نه تنها باقی می‌ماند، بلکه شر بزرگتری در قالب ضحاک پیروز می‌شود. ثنویت در اسطوره‌ی آخرالزمانی وارونه‌ی شعر به جای آنکه به آرمان‌شهر منتهی شود به ضدآرمان‌شهر می‌انجامد و دورگه‌هایی که باز قربانی می‌شوند. اسطوره‌ی آخرالزمانی که وعده‌ی آینده را می‌دهد، به گذشته‌ای سیاه رجعت می‌کند به دوران پیش از اختلاف ایرانیان و تورانیان، که بر اثر تقابل فرزندان فریدون بود، به جای عصر طلایی کیخسرو به دوران سیاه شاهی ضحاک تبدیل می‌شود.

در کنار این تقابل اساسی، تضادهای کوچک‌تری هم در بعضی واژگان شعر دیده می‌شود

که به نوعی تضاد مرکزی را تقویت می‌کنند. راوی خود را از «کودکان سهرابی» رستم معرفی می‌کند. واژه کودک جالب توجه است. یکی از تقابل‌های مهم داستان رستم و سهراب، تقابل پیر و جوان است. این تقابل میان سیاوش و پدرش، کاووس شاه و کشندگان هم وجود دارد. پس راوی جوانی است که بر پیران صاحب قدرت شورش می‌کند، اما نتیجه شورش او بر تخت نشستن ضحاک است که هزارسال سلطنت کرد و نه تنها از پیرترین شخصیت‌های اساطیر ایران است، بلکه مغز جوانان خوراک مارهای اوست. راوی دو بار از باد صبا می‌خواهد که پیامش را ببرد. یک بار برای رستم که کشنده سهراب است و بار دوم برای گروی و دمور که قاتلان سیاوش هستند. صبا، که در سنت ادبی ایران پیک میان عاشق و معشوق است، این بار پیام‌رسان قاتل و مقتول شده است. یک جفت متضاد دیگر.

علاوه بر اسطوره آخرالزمانی وارونه شده و اسطوره ضدآرمان شهری، خواننده آگاه از داستان‌های سیاوش و سهراب بخشی از اسطوره قهرمان را در سرگذشت این دو، هم در شاهنامه و هم در شعر حاضر می‌یابد. آغاز داستان این دو نفر با طرد و دوری از خانواده آغاز می‌شود، سهراب دور از پدر است و سیاوش نزد رستم پرورش می‌یابد و بعد مجبور به مهاجرت به توران می‌شود. در اسطوره قهرمان، پس از مرحله طرد، مرحله جستجو و انجام کردارهای بزرگ است، اما در شاهنامه این دو نفر در مرحله اخیر کشته می‌شوند و دور قهرمانی را به پایان نمی‌رسانند. در شعر حاضر وضعیت بدتری در انتظار آن‌هاست. عمل قهرمانیشان منجر به خلافت ضحاک می‌شود و اولین نتیجه‌اش کشته شدن خود آن‌هاست.

به این ترتیب شعر روایت تورانی شاهنامه با خوانش اسطوره‌ای نوع دوم به سراغ شاهنامه می‌رود. در خوانش سنخ‌شناسانه، این ترتیب وقایع نیست که اهمیت دارد، بلکه نوع و سنخ آن‌هاست. برای همین می‌بینیم که داستان ضحاک که در حماسه ملی و تاریخ روایی ایران پیش از داستان سهراب و سیاوش اتفاق افتاده، این بار پس از آن می‌آید و خط سیر زمانی وارونه می‌شود. البته در روایات زردشتی آمده که در آخرالزمان ضحاک که در کوه دماوند به بند کشیده شده، آزاد می‌شود و می‌توان فرض کرد که قرار گرفتن او پس از سهراب و سیاوش اشاره دیگری است به اسطوره آخرالزمانی وارونه که در شعر آمده است. به همین ترتیب تضادی که در این شعر می‌بینیم، برگرفته از تقابلی است که در اسطوره پیشین وجود داشته، اما شاعر به گونه دیگری برای رفع تقابل به سوی آن رفته است و آنچه از دل اسطوره مشهور پیشین خلق کرده، ضد آرمان شهری است.